

مملکت و در شمال و جنوب سلسله‌های عمده جبال سکونت دارند اصل کلمه هزاره از کلمه فارسی هزار اخذ شده و غالباً بصیغه جمع هزارجات استعمال میشود ایرانیان این کلمه را در مورد یکی از مهمترین قسمتهای قشون مغول بکار میبردند و ظاهراً خود مغولها هم این اصطلاح را قبول کردند تسخیر مملکت کوهستانی و فتح قلاع محکم غور بقیامت صدمات بزرگی به مغولها تمام شد پس از استیلای کامل دستجاتی از قشون در مملکت گماشته شدند که بتدریج زبان مغلوبین را قبول نمودند احتمال کلی دارد که سائر دستجات مغولی هم که در این سرزمین سکونت اختیار کرده و باسم سرکرده های خود نامیده میشدند منسوب بدستجات فوق الذکر باشند از جمله دستجات مزبوره مخصوصاً در تاریخ کراراً اسم نکودری ذکر میشود که در قرن سیزدهم بدینجا آمده و در اوائل کار دسته قشون نکودر شاهزاده جغتای را تشکیل میدادند نکودر در خدمت هلاکو خان فاتح ایران بود ولی بعد بوی خیانت ورزید در قرن شانزدهم در زمان بابر (۱۶۱۱) قسمتی از هزاره و نکودری که در جبال سمت غربی کابل سکونت داشتند بزبان مغولی تکلم میکردند بین هرات و قندهار ظاهراً در این زمان هم طائفه زندگی میکنند که بزبان مغولی متکلم است در سال ۱۸۳۸ لیونتان لیچ فرهنگ زبان این طائفه را در مجله جمعیت آسیائی بنگاله طبع کرد و بعد گابلنس ثابت کرد که این زبان از حیث ترکیبات لغوی و طرز صرف و نحو از لهجه های مغولی است در سمت علیای مرغاب طائفه سکونت دارد که خود را مغول مینامد ولی سخن بفارسی میراند بنا بقول فریه نمایندگان این طائفه در نزد همسایگان خود به صحرائی (از کلمه عربی صحارا جمع صحراء) معروفند تیمور

و جانشینانش مجبور بودند با هزار جات محاربه کنند در اواسط قرن نوزدهم در زمان سیاحت فریه هزار جات در واقع بکلی مستقل بودند و فقط از رؤسا و یاسر داران خود اطاعت میکردند هر چند که از طرف امرای افغانستان مخصوصاً یار محمد خان هراتی تشبثاتی برای تسخیر آنان بعمل میآمد

کوهستانیان هندوکش که تا با امروز کاملاً تحت نفوذ اسلام در نیامده‌اند بکلی يك موقعیت مخصوصی دارند سابقاً گفتیم که در قرن دهم شاهراههای بزرگ از راه هندوکش به وادی پنجشیر که از شعبات رود کابل است میرفت علاوه بر آن يك راهی هم از بدخشان به تبت ذکر میکنند یعنی بولایت سمت علیای هند که سکنه آنجا از اهل تبت و در این زمان ولایات تحت الاطاعه انگلیس یعنی گیلگیت، کنجوت و لدک در آنجا واقع است نفوذ اسلام از همین راهها پیش میرفت ولی سرزمین وسیع کوهستانی واقع فیما بین دو شاهراه مزبور خارج از منطقه نفوذ اسلام بود حتی مملکت کنونی اسلامی چترار (چترال) که ملوک آن صاحب لقب ایرانی «مهر» بودند و در سال ۱۸۹۵ بتصرف انگلیسها در آمد نسبتاً چندان مدتی نیست که اسلام اختیار کرده است بابر که در اوایل قرن شانزدهم بنگارش کتاب خود مشغول بود کتور یعنی چترار را در جزو کافرستان می‌شمارد کلمه چترار در قرن هفدهم در نگارشات محمدابن ولی (p. 276 B) دیده میشود شاه بابر که پادشاه چترال بود به امامقلی خان بخارائی اظهار تمکین و انقیاد نمود در چترال هم مانند غور در قرون وسطی هر قریه قلعه کوچکی داشت و صاحبان قرا در عین حال رؤسای قشون بودند و بعنوان خراج گذار مهر با عده معینی از کسان خود بچنگ

میرفتند اهمیت چترال در این بود که در ولایت مزبور از راهیکه از بدخشان به گیلگیت و کشمیر میرفت دو راه بسمت جنوب جدا میشد یکی از دیر و گردنه ملاکنده به پشاور و دیگری از کنار (در ساحل رودی که بهمین اسم معروف و چترال در حوضه آن واقع است) به جلال آباد و کابل. عبور از تمام این راهها با مشکلات عظیمی توأم و در زمستان غیر مقدور است سخت تر از این مسافرت بولایت واقع بین پنجشیر و کنار و یا کافرستان است که در سنوات اخیر بدست امیر عبدالرحمن خان مسخر گردید اهالی این ولایت گذشته از عنوان کافر به سیاه پوش هم (بواسطه رنگ سیاه لباس) معروفند بنا بر بعضی اخبار خود سیاه پوشان خویش را بلور مینامند و این کلمه ایست که در تألیفات مورخین چینی قرون اوایه مسیحی دیده میشود هم در تألیفات چینی ها تا قرن هیجدهم و هم در تصنیفات مسلمین مثلاً در نگارشات محمد حیدر (۳۸۶-۳۸۴) که از نویسندگان قرن شانزدهم است کلمه بلور و بلورستان بتمام مملکتی که از وادی کابل بطرف شمال شرق تا کشمیر و یارکند و کاشغر کشیده شده است اطلاق میگردد در این زمان ظاهراً خود سیاه پوشان لفظ بلور را بندرت استعمال میکنند و بنا بقول بیدولف (۱۲۸)^۱ سیاه پوشان در مواردیکه ملت خود را نقطه مقابل مسلمین قرار میدهند نام «کاپره» را که ظاهراً تحریف کلمه عربی کافر است استعمال میکنند مملکت سیاه پوشان صعب العبورترین قسمت دامنه های جنوبی هندوکش است بنا بقول محمد حیدر سرتاسر مملکت کوه است و دره و بامختصر انراقی میتوان گفت که در تمام بلورستان جلگه که اقلاً يك فرسخ باشد وجود

ندارد دکتر روبرتسون^۱ که ده ماه در کافرستان بسر برده میگوید که رود های پر آب و سریع السیری دره های کافرستان را تقاطع میکنند و در بسیاری از نقاط دره های مزبور تنگه های غیر قابل عبوری هستند بندرت دوپست سیصد ذرع راه هموار و حتی متوسط دیده میشود اغلب راه از کمرکش صخره ها و کنار پرتگاهها گذر میکند گاهی بر روی رودها پلهائی دیده میشود که اگر خیلی افراط کند عبارت از تنه درخت قطوری است که وسط آنرا کنده و غالباً در دو طرف آن چوبهائی با سر حیوانات که بطور قشنگی کنده و ساخته اند قرار میدهند ولی غالب پلها عبارت از يك الی دو اصله تیر است که بر روی رود قرار داده و گاهی فقط يك درخت افتاده برای این مقصود بکار میرود بیشتر ایام سال بین درهها هیچگونه ارتباطی دائر نیست مسلم است که با این وضعیت مملکت مسئله وحدت ملی و یا سیاسی سکنه موضوع ندارد زبان سیاه پوشان که بیدولف بعضی اطلاعات راجع بآن میدهد منسوب بشاخه هندی السنه آریائی میباشد لیکن لهجه های طوائف مختلفه باندازه فرق فاحش با یکدیگر دارند که افراد قبائل مختلفه گاهی زبان همدیگر را ابدأ نمیفهمند

بین طوائف سیاه پوش در زمان محمدحیدر و همینطور در اوایل قرن نوزدهم جنگهای بی پایان و محاربات خانگی جریان داشت که در مقایسه با آنها مصادمات کافر ها با مسلمین ناچیز و هیچ است دستجات جهانگشایان اسلامی که اغلب مرکب از سواره نظام بودند نمیتوانستند موفقیت محکمی در کافرستان احراراز کنند تیمور و همینطور بابر و محمد حیدر همینقدر توانستند که تاخت و تازهای غارتگرانه بمملکت کافرستان

بعمل آورند تیمور بر اثر شکایت اهالی شهر تجارتنی اندراب که از غارتگری کافرها شکایت داشتند در سال ۱۳۹۸ که متوجه هند بود بجنگ کافرستان اقدام کرده و از طرف شمال از گردنه خاواک بمملکت سیاه پوشان هجوم برد و در آنجا قلعه مخروبه را ترمیم و آباد کرد تا آن اندازه که معلوم است بعد از تیمور دیگر عساکر و سیاحانی از این سمت وارد کافرستان نشده اند بنا بقول شرف الدین (ج ۲ ص ۲۲) کافرها بزبان مخصوصی تکلم میکردند که نه بفارسی و نه به ترکی و هندی شباهتی نداشت و غالباً بدون هیچگونه لباس حرکت میکردند لقب رؤسای آنها عدا و یا عداشو بود در این زمان رؤسای کافرها به جاشت و یا جاست موسومند علاوه بر هجومی که از سمت شمال غرب به کافرستان برده اند از بدخشان در شمال و از وادی کابل در جنوب و چترال در شرق حملاتی بکافرستان شده است از قرار معلوم دست یافتن به کافرستان از سمت شرق یعنی چترال بهتر است و سرزمین سیاه پوشان نزدیکتر بن ارتباط اقتصادی را با ولایت چترال دارد بعضی از قبائل سیاه پوش در قید بستگی سیاسی شاه چترال در آمده بودند تجار مسلمان فقط در مصاحبت يك نفر از کافرها میتوانستند وارد کافرستان بشوند و در اینصورت ایمن بودند گاهی اشخاص کنجکاو میخواستند بتماشای کافرستان پرداخته و از مهمان نوازی مشهور وحشیان استفاده کنند در مصاحبت کفاری که به چترال میآمدند رهسپار مملکت سیاه پوشان میشدند اروپائیها چندین وقتی نیست که موفق بسیاحت کافرستان شده اند در سال ۱۸۷۵ لوکهرت با سفارت خود از چترال و بعد در سال ۱۸۸۹ روبرتسون سابق الذکر بکافرستان مسافرت کردند فقط امیر عبدالرحمن خان امیر افغانستان موفق

گردید که کافرستان را مطیع اقتدار خویش سازد اولین هجومی که به کافرستان شد در سال ۱۸۹۵-۹۶ تحت ریاست سرتیپ غلام حیدر خان بود کفار که اغلب با تیر و کمان مسلح بودند (تفنگهای قدیمی فقط در این اواخر بدین مملکت وارد شدند) نتوانستند در مقابل توپخانه افغانها مقاومت کنند در پشت سر قشون جماعتی از ملایان برای نشر اسلام در حرکت بودند بالاخره امیر عبد الرحمن خان اقدامی را اتخاذ نمود که تمام جهانگشایان بدان متوسل شده‌اند یعنی خانواده های کفار را مجبور ساخت که بولایات داخلی افغانستان مهاجرت کنند و بجای آنها کوهستانیان افغان را سکونت داد بنابر این مملکت کافرستان که از سه طرف بولایات افغان محصور و از سمت شرقی با وادی چترال تحت اطاعت انگلیس هم سرحدات عمافریب بکلی در جزو افغانستان وارد خواهد شد

۱) جغرافیای افغانستان شرح جالب توجه ذیل را راجع به کافر و کافرستان که در این زمان به جدیدی و نورستان موسومند مینویسد: جدیدی یعنی اهالی جدیدالاسلام نورستان که در زمان کفر خود قبائل سفید پوش و سیاه پوش منقسم بودند حضرت ضیاء الملت والدین مرحوم اینها را مشرف باسلام ساخته سیاه پوشانرا در کابل و لوگر جلوز آباد کرد سپس در عسگر داخل کرده شدند و زنهایشان بحر مسرای شاهانه چون کنیزان امیر شهید چندی بوده در عهد اعلیحضرت غازی از آزادی عام بهره ور شدند و پس در نورستان اکثرشان عودت کرده بعضی در عسگر باقیمانده اند اگرچه خود را به قریش نسبت میدهند اما باشندگان اصلی این مئذک میباشند و آمیزش رك یونانی از آن وقت دارند که سکندر از علاقه شان گذشته بر هند حمله برد

خراسان

در باب اینکه مهاجرت آریین‌ها از قسمت شرقی بسمت غربی ایران در چه تاریخ و بچه عنوان بوده ما اطلاع نداریم اولین دفعه که نام مدیها (Amada و بعدها Madai) ذکر میشود در سال ۸۳۵ در کتیبه سالماسار دوم پادشاه آشور است و ضمناً معلوم نشده که آیا مدیها خود از نژاد آریین بودند و یا اینکه فاتحین آریائی اسم ساکنین سابق مملکت را اختیار کرده اند اسامی خاص آریائی فقط در کتیبه های سارگون (۷۲۱-۷۰۵) دیده میشود و نیز ما نمیدانیم که آیا مهاجرت آریین‌ها فقط از راه شمال یعنی همان راهی که مدیها رفته بودند بعمل آمده یا اینکه از راه جنوب هم که از سیستان، کرمان و از آنجا بفارس میرفت صورت گرفته است شق اخیر ظاهراً بیشتر قریب بصحت است زیرا در تاریخ هرودوت (ج ۱، ص ۱۲۵) هدروس‌ها (در اصل متن ده روسیایوی) و کرمان‌ها (در اصل متن کرمانی اوی) در جزو ایرانیانی بشمار میروند که در فارس سکونت اختیار کرده بودند یعنی تمام قسمت جنوبی ایران کنونی را یک شاخه از ایرانیانی که خود را پارس Parsa مینامیدند اشغال کرده بودند چون مدیها در ورود بعرضه تاریخ با ایرانیان سبقت جستند لهذا احتمال کلی می‌رود که مهاجرت از راه شمالی زودتر بوقوع پیوسته است

حرکت آریین‌ها از قسمت شمالی ایران از همان راهی بوده که در قدیم شاهراه عمده از آسیای غربی ب شرقی بود یعنی از طول دامنه جنوبی جبال‌های بوده که سرحد شمالی فلات ایران را تشکیل میدهند بعضی از

خطوط سیر ممکن است مولد این حدس باشند که قسمتی از این راه در زمان قدیم شمالیتر واقع بوده چنانکه مطابق قول ابن بدور خاراکسی راه از ولایت قومیسنه (اعراب قومس گویند) که دامغان و سمنان از بلاد آن بودند رو بشمال به هیرکانیا یعنی بسواحل رود کرکان که به بحر خزر میریزد میرفت و از آنجا متوجه ولایت پارتها میشد که قدیمترین پایتخت های آنان یعنی استاکا و یارساکا که در محل خبوشان دوره اعراب یا قوچان کنونی واقع بود و نسا یا که عربها نسا گویند و خرابه های آن امروزه در نزدیکی عشق آباد نمایان است در سمت شمالی شاهراهی که بعد دائرشد قرار گرفته بودند احتمال دارد که مهاجرت آریین ها بسواحل کرکان هم تماس داشته است کلمه هیرکانیا (در اصل Wikāna و رکانا یعنی مملکت کرک ها) خالصاً یک کلمه آریائی است از آنجا آریین ها مهاجرت خود را از دامنه جنوبی جبال دنبال کرده اند زیرا سواحل جنوبی بحر خزر در زمان حکومت ایرانیان هم هنوز در تحت اشغال ملت غیر آریائی بود در ردیف راه هیرکانیا از شاهراه امروزی هم اسم میبرند چنانکه آریان (III, 231) مینویسد که هیرکانیا در سمت بساز راهی که از مدی به پارت میرفت واقع بود

هرودوت چنانکه معلوم است پارتها و خوارزمیان و سغدی ها و آریین ها را رد یک ساتراپی قرار میدهد در تمام کتیبه های میخی در جائیکه اسامی ولایات ذکر میشود مملکت پارت از خوارزم سواوعلیحده نام برده شده و ربطی به خوارزم و سغدیانا و آریانا نداشته در اوائل سلطنت داریوش ساتراپ ولایات پارت کشتاسب پدر داریوش بود که در سال ۵۱۸ مجبور شد شورش پارت ها و هیرکانیها را خاموش

کنند^۱ در دوره هخامنشیان این مملکت اهمیت بزرگی نداشت بنا بقول
 سترابون سلاطین ایران در مواقع سیاحت و گردش در ممالک خود سعی میکردند
 که حتی الامکان زودتر از یارت بگذرند زیرا ولایت مزبور بواسطه فقر
 و بی چیزی قادر نبود آذوقه موکب پر جمعیت شاهان را فراهم سازد ولی
 بواسطه همین فقر و لزوم دفع حملات کوچ نشینان ملت یارت نسبت به
 طرز زندگانی ساده و جنگ جویانه که ایرانیان شرقی داشتند وفادار
 ماند و بعد از سقوط دولت هخامنشی یارتهای همان عناصر سالمی بودند
 که موفق شدند مجدداً دولت ایرانی مقتدری تشکیل داده و حتی با احراز
 موفقیت حملات جهانگیرانه روم را دفع کنند جبال بلخان بزرگ و کوچک
 و کوه کورن داغ و کپت داغ و جبال خراسان که امروزه سرحد بین
 ایران و روسیه است سرحد طبیعی بین ترکستان و حوضه بحر خزر را تشکیل
 میدهند بنا بگفته گرزن هیچ چیز نمی تواند با منظره تیره و تار این
 کوههای بی ثمر که جز گیاه هرزه در آنها نروید و فقط چشمه های معدودی از
 آنها جاری است طرف مقابسه واقع شود در عهد قدیم و هکذا در قرون
 وسطی سکنه واحه های واقعه در امتداد دامنه های این جبال را
 ایرانیان تشکیل میدادند ولی بدیهی است که واحه های مزبور بواسطه
 موقعیت جغرافیائی خود ناچار میبایستی غالباً مورد حملات متعدد کوچ
 نشینان ترک واقع شده و بتصرف آنان در آید از همین تاریخ است که
 این سرزمین با اسم ترکی اتک و یا بطور اصح ایٹاک که بمعنای ولایت -
 دامنه - کوهپایه است نامیده شد

از جمله بلاد این سرزمین در قرون وسطی از نساو ایورد بیش

از سائر بلاد اسم میبرند شهر نسا در نزدیکی عشق آباد کنونی واقع بود و ایبورد در این زمان هم بشکل قریه کوچکی در ۱۱۰ ورستی عشق آباد یا برجاست رباط فراوه (افراوه) که عبدالله از سلسله طاهریان در قرن نهم بنا کرده و مرکب از سه قلعه متصل بهم بود (جائیکه در این زمان قزل آراوات است) در ناحیه نسا بقاصله چهار روز راه از شهر نسا واقع بود از این رباط راه مستقیمی از وسط صحرا به شهر گورکنج (در نزدیکی کهنه اورکنج کنونی که در قسمت شمال ملک خان های سابق خیوه واقع است) میرفت در ولایت ایبورد اسم شهر مهنه و یامیهنه را ذکر میکنند در این زمان قریه بهمین اسم در جنوب راه آهن و در سرحد بین روسیه و ایران یا برجاست شهرت مهنه از آن سبب است که وطن و مدفن ابوسعید میهنی صوفی معروف قرن یازدهم میباشد از ایبورد مستقیماً راهی بمر و میرفت در فوق گفته شد که *اتک* بواسطه موقعیت جغرافیائی خود معرض تاخت و تاز کوچ نشینان آسیای وسطی واقع میشد علاوه بر آن *ملوک آسیای وسطی* یعنی *ملوک خوارزم* که نزدیکترین همسایه *اتک* بودند همواره برای تصرف این ولایت میکوشیدند در تالیقات هرودوت (ج ۳، ص ۱۱۲) ماخبری میخوانیم که هنوز بطور رضایت بخش توضیح نشده است این خبر راجع است به وادی که محصور بجبال بود و پنج معبر داشته ورود آکسس از وسط آن جاری بود و بین *ممالک خوارزمیان* و *هیرکانیان* و پارت ها و سرنکان و تمانیها واقع شده و در ابتدا تعلق به خوارزمیان داشت خبر فوق میرساند که مدتها قبل از تشکیل دولت هخامنشیان سلطه خوارزمیان تا ولایت کوهستانی جنوب صحرا هم بسط یافته بود

در قرن دهم نوح بن منصور سامانی نسا را به مامون حکمر وای قسمت شمالی خوارزم و ابیورد را به عبد الله خوارزم شاه فرمانروای خوارزم جنوبی بخشید لیکن عبد الله بواسطه مخالفت ابوعلی سمجوری که امیر خراسان بود بتحصیل این عطیه نائل نگردید (ترکستان ۲۷۴) پس از آنکه در قرن دهم صفحه خوارزم در زیر سلطه مامون که لقب خوارزمشاهی را اختیار کرده بود متحد گردید نسا و فراوه در تصرف خوارزمیان بود تا زمانیکه سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۱۷ مسخر ساخت بعد که در سال ۱۰۳۵ تراکمه در تحت ریاست سلجوقیان به خراسان هجوم آوردند سلطان مسعود غزنوی مجبور گشت که نسا و فراوه را بآنها واگذار کند (بیهقی ۶۱۱) در قرن دوازدهم که سلسله جدید خوارزمشاهیان قوت گرفت شهر نسا قبل از سائر بلاد خراسان در جزو قلمرو آنان درآمد (ترکستان ۳۵۹) در تاریخ این دوره اسم شهر دیگری با اسم شهرستان ذکر میشود که در سر راه خوارزم به نسا و بفاصله یک فرسخ از نسا در کنار ریک زار واقع بود و بطوریکه یاقوت (ج ۳ ص ۳۴) که سال ۱۲۲۰ در آنجا بوده تعریف میکند در حوالی شهرستان بواسطه قرب ریک زار باغاتی وجود نداشت و مزروعات در مسافت بعیدی دور از شهر واقع بودند

• ولایت خوارزم بعد از قتل و غارت مغول اگر دوره کوچکی را در قرن چهاردهم بحساب نیاوریم تا زمان استیلای ازبک ها در اوائل قرن شانزدهم سلسله مستقلی نداشت در قرن شانزدهم و هفدهم بلاد اتک معمولاً در زیر سلطه ازبک های خوارزم بودند بطوریکه ابوالغازی شهادت میدهد در آن زمان برای تشخیص اتک کلمه تاغ بویی (طرف کوه)

مصطلح بود و این کلمه در مقابل سوبوسی استعمال میشد که سواحل
جیحون یعنی خوارزم در معنای اصلی کلمه بدین نام معروف بود
در عین حال خوانین خیوه همواره سعی بودند که طوائف ترکمن
را مطیع خود سازند و طوائف مزبور که در قرن شانزدهم تمام ساحل
شرقی بحر خزر را تا گرگان متصرف بودند بعد ها که اقتدار شاهان
ایران و خوانین خیوه رو بضعف گذاشت تدریجاً سلطه خود را رو بطرف
شرق تا مرو بسط دادند شاه عباس کبیر (۱۵۸۷-۱۶۲۸) در واقع از
آنک صرف نظر کرد هر چند که جانشینانش ملوک ازبک را اسماً باجگذار
و مطیع خود می‌شمردند شاه عباس برای صیانت مملکت از تاخت و تاز
تراکمه و ازبکان تصمیم بدان گرفت که اگراد جنگجو را از ولایت غربی
بدین سامان کوچ دهد و بر اثر این تصمیم پنج ولایت کرد نشین در امتداد
کلیه سرحد از استرآباد تا چناران تشکیل داد و از ولایات پنجگانه مزبور
در این زمان سه ولایت یعنی بجنورد و قوچان و درگز یا برجاست و
ضمناً حکومت درگز نه با سلسله کردی بل با خاندان ترک است (ایت ۱۶۵)
Khurasan) مقتدرترین حکام مزبور که حکمران قوچان است بلقب
ترکی ایلیخانی ملقب می‌باشد قوچان در قرون وسطی با اسم خوبوشان نامیده
میشد هر چند که در کتاب مقدسی (۳۱۹) بشکل خوچان دیده میشود در
قرن دهم شهر قوچان مهمترین بلاد ناحیه استوا بود و استوا مطابق
آستانه و یا آستانه است که اینرندور خوارزمی ذکر میکند در قرن
دوازدهم در دوره ترقی خوارزمشاهیان قوچان یکی از مهمترین نقاطی
بود که در سر راه قسمت مرکزی خراسان واقع شده بود شهر مزبور در کسب

علاوه بر موقعیت جغرافیائی اش مرهون حاصلخیزی برجسته
 حومه خود بود بنا بقول کرزن (ج ۲ ص ۱۱۱) در ولایات شمالی ایران در
 حاصلخیزی و خوبی شرب اراضی بهتر از قوچان ولایتی نیست کوچ دادن
 اگراد از تاخت و تاز ترا که جلوگیری نکرد این دو حریف لائق هم بودند
 هیچیک از طرفین نمیتوانستند بفتح قطعی نائل شوند و کردها فقط می
 توانستند که مزارع اتک را تارومار کرده انتقام تاخت و تاز ترا که را از
 این راه بکشند حکمران قوچان در سفری که نادر شاه به سمرقند و بخارا
 کرده شرکت داشت و بطوریکه فرزند^۱ تعریف میکند وی یک نسخه
 قرآن خطی از سمرقند بدر برد که در مقبره تیمور بود و بدست نوه اش
 بایسنقر تحریر یافته بود این نسخه خطی را کردها ورق ورق کردند و
 بعد پسر حکمران مزبور قسمتی از این اوراق را جمع آوری کرده و در
 مقبره امامزاده^۲ که در قوچان است قرار داد فرزند چند ورق از این قرآن
 را دیده و بطوریکه مشارالیه تعریف میکند در حفظ قرآن مزبور که
 عالیترین نمونه صنعت خوشنویسی است بی مبالات بودند از قراریکه نقل
 میکنند نسخه مزبور در آخرین زلزله قوچان (سال ۱۸۹۵) از بین
 رفت در تپه که در نزدیکی قوچان واقع و در این زمان هنوز به نادر تپه
 معروف است نادر شاه افشار بسال ۱۷۴۷ بقتل رسید شهر قوچان در
 سال ۱۸۳۳ که عباس میرزا بدفع قتنه ایلخانی اشتغال داشت و بعد در
 زلزله های ۱۸۵۱ و ۱۸۷۲ صدمه های فراوان دید بعد از آن تاریخ
 بطوریکه کرزن تعریف میکند (ج ۱ ص ۱۰۹) جمعیت شهر به ۱۲۰۰
 نفر نمیرسید زلزله سال ۱۸۹۵ بکلی شهر را خراب کرد قوچان جدید

در ۱۲ ورستی شهر قدیم بنا شده است

نقطه سرحدی دیگر که بانام نادرشاه توأم است قلعه مهم کلات است که در آنجا دست طبیعت قلعه کوهستانی صعب الوصولی بنا کرده محوطه که قریب به دو هزار و پانصد فوت از سطح دریا ارتفاع دارد دارای بیست میل انگلیسی طول و قریب به پنج الی هفت میل عرض و از هر طرف محصور به دیوار طبیعی است که از قلعه ها و صخره های تیز و عریان با ارتفاع ۷۰۰ الی هزار فوت از سطح وادی تشکیل یافته است این دیوار فقط دارای دو معبر تنگ میباشد ولی علاوه بر آن باریک راهی چند از کمرگس جبال موجود است که میتوان به قلعه داخل شد دروازه عمده که رودآب ده وادی از این راه وارد قلعه میشود به دریند ارغونشاه یعنی بنام بانی خود که روی یکی از صخره های صاف نقش کرده و از بنای خود ذکر میکند معروف میباشد کرزن و دیگران این ارغونشاه را همان ارغون خان مغول ایران (۱۲۸۴ - ۱۲۹۱) میدانند درباره ارغون شاه واقعا هم مینویسند که وی قبل از جلوس به سلطنت از عموی خود احمد شکست خورده و در کلات پناهنده شده بود لیکن قلعه در زمان وی خراب بود و همینکه عسا کر احمد نزدیک قلعه رسیدند ارغون بدون مقاومت با احمد تسلیم شد حدسی که بیشتر طبیعی بنظر میرسد این است که در اینجا مقصود از ارغون شاه پادشاه محلی است که وی پدر علی بیگ بود که با تیمور محاربه کرد

تیمور در سال ۱۳۸۲ قلعه را محاصره کرد در ضمن تفصیل محاصره قلعه از چند دروازه اسم میبرند که یکی از آنها دریند ارغونشاه

است (شرف‌الدین ج ۱ ص ۳۳۷) علی بیك اظهار اطاعت کرد ولی بعد به تیمور خیانت ورزید و تیمور در مقابل کلات قلعه قهقهه را بین ایبورد و کلات (شرف‌الدین ج ۱ ص ۳۴۳) و ظاهراً در جائیکه امروزه ایستگاه راه آهن باسم قهقهه واقع است بنا نهاد نادر از موقعیت قلعه کاملاً استفاده نمود و از زمان وی قلعه باسم کنونی - کلات نادرشاه (یا نادری) موسوم گردید کرزن مینویسد که نادر میخواست در اینجا قلعه غیر قابل تسخیری ایجاد و خزانه امنی برای گنجینه هائی که از هندوستان آورده بود دائر سازد شرح و تعریف قلعه کلات در کتاب واسیل واتاس^۱ سیاح یونانی که معاصر نادر شاه بود مندرج است بنابراین سیاح مذکور (II, 809-814) نادرشاه میخواست شهری ایجاد کند که نظیر نداشته باشد و تمام اهالی شهر بتوانند آنچه را که میخواستند بدون احتیاج باجناس وارده از خارج در خود شهر بیابند برای استهلاك منخرج ساختمان شهر غنائم هند بکار رفت صخره ها را از خارج و داخل تراشیده و هرکجا که احتمال حمله میرفت برجهای پاسبانی بنا کرده بودند بعد از نادر شاه کلات تا سال ۱۸۸۵ پایتخت خانی کوچکی بود که اسماً مطیع ایران بود و تا زمان تجدید سرحدات روس و ایران در سال ۱۸۸۱ ایبورد و بعضی نقاط دیگر اتاک در جزو خانی مزبور بودند

کرزن و جهه عمومی قسمت کوهستانی شمال غرب خراسان را شرح ذیل تعریف میکند (ج ۱ ص ۱۴۲): چند رشته سلسله الجبال متوازی از سمت شمال غربی بطرف جنوب شرقی کشیده شده سلسله های شمالی را دره های عمیق و تنگی که در قعر آنها سیلاب صدا میکند از یکدیگر

جدا کرده در سمت جنوب جای دره‌ها را وادی‌هایی گرفته که رودهای کوهستانی از وسط آنها جاری و قرا و دهات در آنجا واقع شده و گاهی جلگه‌های وسیع و پر ثروتی دیده میشود مانند جلگه قوچان در شمال و جلگه نیشابور در جنوب بینالودکوه سلسله‌های جبال را دره‌هایی در طول کوه قطع میکنند (گاهی بشکل زاویه مستقیم) و همین دره‌ها راه ارتباط بین وادیها میباشند دره‌ها اغلب منظره طبیعی زیبایی تشکیل داده و صورت یکسلسله مواقع صعب‌الوصولی را دارند مشکل در چائی از دنیا جبالی باشد که بخط برف دائمی رسیده و تا این درجه پرده‌های زیبایی از طبیعت وحشی کوهستانی جلوه‌گر سازند در بالای سلسله‌های بلند تر آثار مسکین‌ترین نباتات کوهستانی بندرت دیده میشود زراعت فقط در قعر وادیها مقدور است و منوط بوجود چشمه‌سارهای قلبلی است که آب آنها را برای شرب اراضی قابل زرع آورده‌اند هر دینی گوئی واحه‌ایست که در زمینه‌های رنگ‌کویر واقع شده است لیکن در حوالی نیشابور اراضی مزروعه در دامنه‌های جبال هم دیده میشود و از دامنه‌های جبال چشمه‌هایی بوادی سرآزیر میشوند و بطوریکه فریه (ج ۱ ص ۱۹۹) تعریف میکنند در مرتفعترین نقاط هم زراعت میکنند اراضی مزروعه که در دامنه‌های کوه واقع است به صفت‌های جداگانه منقسم گردیده و عده قرا در این وادی بواسطه وفور آب بیش از سایر نقاط است در اینجاست مثل سایر نقاط ایران سبزه زار یکسره دیده نمیشود قطعات آباد بفاصله‌های مختصری از یکدیگر واقع شده‌اند رودی که از پهلو نیشابور میگذرد بمناسبت ماه شور و تلخ آب

واقع گردیده که شکل کنونی آن هم از حیث وسعت و فضا و هم عده نفوس بقدری از پایتخت قرون وسطی خراسان فرق دارد که تحقیق و تشخیص نقشه آن با مشکلات بزرگی توأم است راجع به نیشابور قدیم قبل از اسلام همینقدر معلوم است که به ابر شهر (جغرافیا نویسان عرب ابر شهر « به فتح الراء » گویند) و نام کنونی را از یکی از سلاطین ساسانی یعنی شاپور اول (قرن سوم) و یا شاپور دوم (قرن چهارم) دارد (نیولد که ۵۹) مطلب اخیر عقیده را که غالباً اظهار میشد راجع باینکه نیشابور همان شهر نسایب یارت است تردید میکند در زمان ساسانیان و هم در دوره امرای اول عرب شهر عمده خراسان مرو بود نیشابور فقط در زمان سلسله طاهریان در قرن نهم اهمیت یک پایتخت را کسب نمود

آوازه شهرت نیشابور با صیت اشتهار عبدالله ابن ظاهر (۸۳۰-۸۴۲) که اولین آباد کننده خراسان بود توأم است من در تألیف فارغ التحصیلی خود «ترکستان در دوره حمله مغول» (۲۱۹) سعی کرده ام شرح حال و اخلاق این امیر مبرز را که بقول یعقوبی مورخ طوری در خراسان حکومت کرده که قبل از وی کسی نکرده بود بیان کنم چه وی بتأمین منافع دهاقین از نقطه نظر نان بده بقیه سکنه خاطر مشغول میداشت و بامر وی مجموعه قواعدی برای استفاده از شرب مصنوعی اراضی ترتیب داده شد بالاخره عبدالله در نظریات و عقائد خود راجع با اهمیت علم از عصر خود فرسنگها جلو افتاد و عقیده داشت که باید عموم آرزومندان دسترس وسیعی بساحت علم داشته باشند و تشخیص لایق از نالایق به پیشگاه خود علم واگذار شود

سلسله سجستانی صفاریان هم که طاهریان را در سال ۸۷۳ از سلطنت

خلع کردند پایتخت خود را به نیشابور انتقال دادند عمرو لیث صفاری به
 سال ۹۰۰ از اسمعیل بن احمد سامانی شکست خورد و از آن پس خراسان
 در جزو مملکت سامانیان در آمد چنانکه معلوم است پایتخت سامانیان
 بخارا بود اراضی جنوب آمودریا (جیحون) در تحت سلطه امیر مخصوص
 بود که لقب سپهسالار داشت و در نیشابور مقیم بود (ترکستان ۲۳۸)
 جغرافیا نویسان نیشابور دوره سامانیان را مفصلاً تعریف کرده اند شهر در
 جلگه ولی بلا واسطه در قرب کوه واقع شده بود بقول ابن رسته (۱۷۱)
 جنب شهر از یک طرف کوه بلندی سر کشیده بود محوطه شهر طولاً و
 عرضاً یک فرسخ و خود شهر مانند سائر بلاد بزرگ آسیای وسطی مرکب
 بود از قهندز یعنی ارك و شهرستان که خود شهر باشد و ربض یا خارج
 شهر. ارك جزو شهرستان نبود ولی بین او و شهرستان فقط خندقی حائل
 بود در قرن دهم حیات شهر شاید بواسطه ترقی تجارت و صنعت بالتمام
 به ربض و بیشتر به قسمت جنوبی آن منتقل گردید اصطخری (۲۵۵)
 در ضمن توصیف بازار های نیشابور می نویسد که بازار در سمت شمالی
 شهر تا « راس القنطره » میرسید و پیش از آن (۲۵۴) در جزو دروازه
 های شهرستان که مانند سائر شهر های بزرگ چهار باب بود از دروازه
 راس القنطره اسم میبرد عده دروازه های ربض بسیار زیاد و بقول مقدسی
 (۳۱۶) فزون ازینجاه بود مرکز بازار میدان چهار گوش بزرگی موسوم
 (به مربعه الکبیره) بود که از آنجا بهر چهار سمت ردیف های دکا کین و
 کاروانسراها ممتد میشد در طرفه سمت شرقی تابست مسجد حرامه
 سوی شمال تا شهرستان بصرف غرب تابست میدان چهار گوش (به جهت
 مربعه الصغیره) و جنوب تا عقب بلاد حسون

نزدیکی میدان کوچک قصری بود که عمرو لب در « میدان الحسینین » بنا کرده بود و هم در جنب قصر زندان واقع شده بود مسجد جامع را مینویسند که در « معسکر » (اردوگاه قشونی) واقع بود مقدسی (۳۱۶) شرحی در توصیف این بنا نوشته است مسجد جامع مرکب از شش قسمت بوده عمارت عمده مسجد که « منبر » امام در آنجا بود قسمتی از آنرا در اواسط قرن هشتم ابو مسلم خراسانی مسبب عمده سلطنت عباسیان ساخته و قسمت دیگرش را در اواخر قرن نهم عمرو لیث صفاری بنا کرده بود بنای ابو مسلم به تیرهای چوبی نکیه داده و بنای عمرو بستون های مدور آجری متکی بود در اطراف این قسمت سه رواق ساخته بودند و در وسط آن « بیت مزخرفی » (بجمله مقصود گنبد باشد) که دارای یازده درب و ستون هائی از مرمر رنگارنگ داشت احتمال کلی دارد مناره هم که یعقوبی (۲۷۸) از جمله بناهای عبدالله بن طاهر ذکر میکند متعلق بمسجد جامع بوده فنواتیرا که بشهر آب میدادند غالباً زیر زمین میکشیدند عده پله هائی که برای رسیدن باب پائین میرفتند گاهی بصد میرسید در خارج شهر آب در سطح زمین جاری و برای شرب اراضی بکار میرفت شهر بداشتن پارچه های ابریشمی و نخی معروف بود و بطوریکه اصطخری (۲۵۵) میگوید این پارچه ها را حتی بماوراء ممالک اسلامی هم حمل میکردند بنا بقول مقدسی (۳۱۵) نیشابور انبارگاه مال التجاره فارس و کرمان و هند یعنی ولایات جنوبی و همچنین ری و جرجان و خوارزم بود بنا بگفته ابن حوقل (۳۱۱) داکین و مهمانخانه های نیشابور مملو از نمایندگان صنایع مختلفه بود در حوالی شهر مس و آهن و نقره و فیروزه و معادن دیگر استخراج میکردند معادن فیروزه که در کوههای واقعه در

۳۶ میلی (تقریباً ۵۰ ورست) شمال غرب نیشابور در سر راه قوچان است تا با امروز در اهمیت خود باقی و در دنیا یگانه معادن فیروزه است که استخراج آن منفعت دارد

نیشابور در زمان غزنویان و سلجوقیان هم با وجودیکه بعضی از سلاطین سلسله اخیر مرو را ترجیح میدادند معیناً مهمترین شهر خراسان بود در سال ۱۱۵۳ نیشابور معرض قتل و غارت خانمانسوز عشائر غز گردید که بر علیه سلطان سنجر شورش کرده بودند غزها شهر را غارت و تا بنیادش خراب کردند خاقانی شاعر با قدری مبالغه میگوید وقتی که اهالی بعد از رفتن دشمنان بشهر برگشتند نمیتوانستند مسکن خود را بیابند شهر جدید در سمت غربی شهر قدیم در محل موسوم به شادیخ (گاهی اسم شایگان دیده میشود رجوع شود به ابن حوقل ۳۱۲ تبصره) آباد شد محله شادیخ در زمان سابق هم دائر بود و آنرا عبدالله ابن طاهر بنا کرده بود (یعقوبی ۲۷۸) در شادیخ تپه بزرگی بود که بر روی آن ارکی ساخته بودند در همان قرن مذکور نیشابور بواسطه موقعیت جغرافیائی سعادت مند خود بسر منزل رونق و تعالی رسید و ابنیه و عمارات تمام و محوطه را از تپه تا خط شهر قدیم اشغال کرد بنا بقول یاقوت (ج ۲ ص ۸۵۸) نیشابور دوباره «عمر بلاد الله» گردیده و بر ثروت ترین و پر جمیت ترین بلاد شد با قوت علت ترمیم سریع و تجدید عمارت شهر را همان موقعیت جغرافیائی آن میداند نیشابور در حکم «دهنیز المشرق» بود و کاروانیان نمیتوانستند از کنار آن گذشته و وارد شهر نشوند قتل عام ۱۲۲۱ از حیث عواقبی که مترتب آن گردید بمرتب و خبتر بود شش ماه قبل از این واقعه داماد چنگیز خان همدان تیرگشته شد